



مروری بررمان «تفنگ بادی»

## اول پدرها بخوانند

بمباران برای همه مادهه  
شصتی‌هایی که در شهرهای  
هدف حمله زندگی می‌کردیم،  
فراموش نشدنی است.  
خاطراتی که هیچ وقت ما را رها

مهدی صفری

داستان‌نویس

نمی‌کند. پناهگاه‌های تنگ و تاریک و شلوغ و حمله‌هایی که هر بار اسم شهید دیگری روی آن بود. محسن محمدی در تفنگ بادی ۳۰ سال پیش شهر اراک را به تصویر کشیده است. داستان با شروع تعطیلات تابستان آغاز می‌شود. حمید، محسن، یاسرو علی هم محله‌ای هستند و با بچه‌های کوچه سرپایینی کل‌کل دارند. منوچهر که سر دسته کوچه پایینی‌هاست، چند باری با تفنگ بادی‌اش بچه‌ها و کبوترهایشان را هدف گرفته و گفته به سمت هواپیماهای عراقی هم تیراندازی کرده. حمید، سر دسته محله با هزار مصیبت پول جمع می‌کند و او هم تفنگ بادی می‌خرد و با کمک دوستانش در قفس کبوترهای محسن مخفی می‌کند و به وقتش تفنگ بادی را دور از چشم پدر و مادرها که همان زمان در پناهگاه پنهان شده‌اند بیرون می‌آورد و تیری را سمت هواپیما می‌چکاند تا او هم سهمی از مبارزه با دشمنان داشته باشد.

بخشی از داستان:

یاسر انگار نه انگار که تا یک دقیقه پیش دمغ و گرفته بود. خنده‌کنان گفت: «کفتر، فقط طوقی. کجاست طوقی دم قرمزت محسن؟ چرانمی بینمش؟» و ناگافل شروع کرد به تکان دادن قفس تا کبوترها جابه‌جا شوند و طوقی دم قرمز را ببیند. کبوترها با تکان‌های شدید قفس آشفته شدند و شروع کردند به بال‌بال زدن. صدای مادرم از وسط حیاط بلند شد که: «چه کار می‌کنین این وقت شب بالای پشت بوم؟ چرا لامپ را روشن نکردین؟»

نوشتار و نثر داستان متناسب با زبان پسرهای ۱۲ تا ۱۴ ساله است. ساده و خطی روایت شده و به دور از لغات سخت فهم. همین‌طور کوتاه و در ۷۲ صفحه.

ماجرا و خط اصلی داستان آن‌قدر خوب درآمده که گویا نویسنده، تیراندازی با تفنگ بادی به سوی هواپیما را تجربه کرده است. جا برای بیشتر شدن ماجراها بود. به خیلی از شخصیت‌ها پرداخته نشده بود و نویسنده

می‌توانست به جهت جذابیت بیشتر، داستان‌های فرعی را در کنار داستان اصلی بیاورد. کاش نمادهای دهه ۶۰ بیشتر بود و دختران هم نقشی در داستان ایفا می‌کردند.

به هر حال داستان کشش دارد و خواننده نوجوان را به ادامه مطالعه وامی‌دارد. این رمان به همان میزان که رمان نوجوان کنونی است، رمان دهه شصتی‌ها نیز به حساب می‌آید. اگر در حدود ۴۰ سال داشته باشید و در کودکی در یکی از شهرهای مورد حمله زندگی می‌کردید با خواندن این کتاب، همه خاطرات آن دوره زنده می‌شود و احساسی غم‌انگیز از بحران‌های دهه ۶۰ را همراه با شادی‌های بچگانه به یاد می‌آورید. اگر از آن دسته از پدرها هستید زودتر از فرزندتان تفنگ بادی را بخوانید.



نویسنده:

مورتن استورم

مترجم:

وحید ضخاب

انتشارات:

شهید کاظمی

۲۴۸ صفحه

۲۷۰۰۰ تومان



## مروری بر یک کتاب تازه از تنوز چاپ بیرون آمده

## جاسوسی از دانمارک



اسماعیل بنده‌خدا

روزنامه‌نگار

استورم رفته‌رفته در دین اسلام عمیق‌تر می‌شود و شناخت بیشتری پیدا می‌کند. به دستورات اسلام شدیداً معتقد است، نمازها را به اول وقت و در مسجد می‌خواند، قرآن حفظ می‌کند، عربی یاد می‌گیرد و در کلاس‌های نظامی شرکت می‌کند و هر روز سعی می‌کند خود را به مرزهای یک مسلمان کامل برساند. البته همه اینها را از پنجره سلفی‌گری و وهابیت دریافت می‌کند در حالی که اندکی از اسلام ناب را نچشیده است.

زندگی شخصی استورم نیز دستخوش تغییر می‌شود. از زن دانمارکی خود جدا می‌شود، پس از ازدواج دوباره، از زن مسلمان اهل مغرب خود نیز جدا می‌شود و چندین زن دیگر را نیز به فراخور حال و وضعیت خود، مدتی به همسری می‌گزیند و هر دفعه بنا به دلایلی از آنها جدا می‌شود!

البته من اکنون نمی‌خواهم تمام زندگی استورم را در این متن معرفی لو بدهم اما تنها همین مطلب را بگویم که ادامه داستان زندگی او، بسیار جذاب‌تر و عجیب‌تر از قسمتی است که تاکنون به اندکی از آن پرداختیم! این که مراد استورم پس از یمن، در افغانستان دنبال چیست، پایش چگونه به سرویس‌های جاسوسی باز می‌شود و کدام یک از چهره‌های ملی به دست او ترور می‌شوند، موضوعاتی است که خودتان باید کتاب را مطالعه کنید و به آنها پی ببرید.

این هفته می‌خواهیم به سراغ یک کتاب داغ و تازه از تنور چاپ بیرون آمده برویم که تنها حدود یک ماه از انتشار آن به زبان فارسی می‌گذرد!

ژانر اطلاعاتی و جاسوسی همیشه یکی از جذاب‌ترین و هیجان‌انگیزترین ژانرها برای اهالی کتاب بوده و کتابی که ما این هفته می‌خواهیم معرفی کنیم نیز در همین ژانر است. کتابی به اسم «جاسوس استورم».

این کتاب که ترجمه شده کتابی به همین نام (Agent Storm; a spy in Al Qaeda and CIA) است، در سال ۲۰۱۵ به زبان انگلیسی چاپ شده و اکنون به همت آقای وحید ضخاب و انتشارات شهید کاظمی در دسترس

کتابخوان‌های ایرانی قرار گرفته است.

ویژگی‌های خاصی که کتاب جاسوس استورم و داستان زندگی شخصیت اصلی آن برای ما دارد، آن را از بقیه کتاب‌های ژانر جاسوسی متمایز کرده است. این کتاب روایت زندگی شخصی دانمارکی الاصل به اسم «مارتن استورم» است.

استورم در خانواده‌ای پر تنش به دنیا می‌آید، در نوجوانی وارد گروه‌های خلافکار و زیرزمینی می‌شود، روز و شبش با زد و خوردهای خیابانی می‌گذرد، در نوجوانی با توجه به جثه بزرگش وارد کارهای قاچاق بین کشورهای اتحادیه اروپا می‌شود، کارش به زندان کشیده می‌شود اما به صورت کاملاً اتفاقی در ۲۰ سالگی با اسلام آشنا می‌شود و این آشنایی شروع ماجراهای جذاب او برای ماست.

استورم با خواندن کتابی درباره پیامبر مکرم اسلام، پس از چند روز به صورت کاملاً شرعی و رسمی به دین اسلام می‌پیوندد و نام «مراد» را برای خود برمیگزیند.

پس از این که شهادتین را گفتم، لحظاتی سکوت برقرار شد. سپس امام جماعت گفت: «تو حالا یک مسلمان هستی. تمام گناهان قبلی‌ات بخشیده شد.»

استورم به طور ناخواسته و از سر شناخت کم نسبت به اسلام، وارد یکی از گروه‌های سلفی بزرگ می‌شود و پس از مدت کوتاهی، سر از یمن و بیابان‌های صحرای درمی‌آورد! «در هیوندای خاکستری‌ام نشسته‌ام. خسته و نگران چشم دوختم به تاریکی سیالی که روبه‌رویم بود. خسته بودم چون روزم قبل از طلوع آفتاب در صبحا شروع شده بود و نگران بودم چون نمی‌دانستم کسانی که دارند برای دیدن می‌آیند کیستند، کی می‌رسند و وقتی رسیدند به من و همسر که همراه بود به عنوان یک رفیق سلام میدهند و یا به عنوان یک خائن حمله می‌کنند.»

اما یک نقد جدی که می‌خواهم پس از تشکر ویژه و خدا قوت خالصانه به دوستان انتشارات شهید کاظمی بابت فعالیت‌های پر ثمر شان در حوزه کتاب داشته باشم، بحث ویراستاری و اشتباهات تایپی کتاب است. بحثی که در این عصر پیشرفت و تکنولوژی، دیگر هیچ جوره به کت من نمی‌رود که چطور یک کتاب در تیراژ بالا چاپ می‌شود اما وقتی آن را می‌خوانیم، چندین اشتباه تایپی و ویراستاری پیدا می‌کنیم!

